

● دخترانی با استعداد در نقش های تیره می درخشند

بعد از افطار نمایش شروع می شود. همگی با لباس های فرم و نقاب هادر جای خودشان می ایستند. برای این نمایش تمام وسایل صحنه شامل، تاج ها نقاب ها و لباس ها توسط بچه های گروه ساخته شده است. خانم بخشی فرد ایده را داده بچه های هنرمند گروه یعنی همین بازیگر ها آن ها را ساخته اند. قسمتی از نمایش را اجرامی کنند و شور و هیجانی برپا می شود. بیشتر بازیگران رادختران نوجوان و جوان تشکیل می دهند. دخترهایازی قوی دارند. بعد از اجرا با تعدادی شان گفت وگویی کنم. اولین نفر بازیگر نقش حنتمه است. نقش های تاریخی کمی تغییر کرده اند تا در این نمایش شکل بگیرد. در این نمایش شخصیت حنتمه در نقش دختر حرم لیه تصویر کشیده شده است. مهسا بقوی بی ۱۹ ساله و بازیگر نقش حنتمه است. او از آن سوی بزرگراه به گلشهر می آید. منزلشان در نزدیکی بازار فردوسی است. درباره شخصیت حنتمه با مهسا صحبت می کنم. می گوید: «حنتمه زخم روحی قدیمی ای دارد که ریشه در گذشتگان دارد. او درباره اولین تجربه بازیگری خودش توضیح می دهد می گوید: «حنتمه به پدر خود بابت شرکت در جنگ کربلا می نازد. در ابتدا رجز می خواند و مونولوگی دارد که معرفی شخصیت اوست. بعد از آن مطلع می شود که دختریان حجازی را نزد یک کاخ میزدن ساکن کرده اند. حنتمه همراه با زنانی دیگر آنجا می روند و کاروان اهل بیت^(ع) را از آن می دهند و سنگ می زنند. سربار کاامام حسین^(ع) را به رقیه^(س) می دهند. مادر مهسا گریمر نمایش است. حنتمه و حفصه، در پرده ای از نمایش رجز می خوانند و مونولوگ هایی دارند تا زنان شام را برای سنگ زدن به کاروان اسرای کربلا ترغیب کنند.

● از میدان امام حسین (ع) به گلشهر می آیم

شهر بانو حکیمی هم نقش حفصه را بازی می کند که در این نمایش همسر حرم لیه است. او ۱۹ ساله، مهاجر و ساکن گلشهر است. خانواده اش بیش از ۴۰ سال پیش به ایران آمده اند. شهر بانو پیش از این کار گویندگی و دوبله انجام داده و هنگام کار دوبله با آقای لطفی آشنا شده است. درباره نقشش که در نمایش منفی است صحبت می کنم، خانم بخشی فرد شوخی می کند که شهر بانو دنبال نقش منفی بود و همه حاضران می خندند. بعد از حنتمه و حفصه سراغ دونقش مثبت هم می روم. فائزه سادات حسینی و عاطفه حسینی. فائزه ۲۷ سال سن دارد. و با اینکه چندین دهه در اینجا زندگی می کنند اما با هم عنوان مهاجر دارد. از طریق فراخوان امتحان بازیگری آقای لطفی به مجموعه اضافه می شود. او نقش بی بی یعنی مادر بزرگندار را بازی می کند. منزلشان نزدیک میدان امام حسین^(ع) است و از آنجا به گلشهر می آیند. او پیش از این قلم زنی می کرده است. عاطفه هم ۱۹ ساله است و با چهره ای ریز نقش و مظلوم، نقش یسنا، خواهرندارا در این نمایش بازی می کند.

● ما بیش از کفش هامان کشور عوض کرده ایم

ساعتی از اذان مغرب گذشته و بازیگران هم گرسنه اند و هم دیروقت شده است و باید به خانه بروند. چهره هاشان شاد و سرشار از انرژی است. از جمعشان خدا حافظی می کنه و بیرون می آیم. با خودم فکرمی کنم. چقدر خوب شد که گروهی حرفه ای سراغ بچه های با استعداد گلشهر آمده اند و بازی در این نمایش می تواند چه اثرات خوبی در آینده شان داشته باشد. به ویژه نوجوانان و جوانان مهاجر که چند پشت اینجابه دنیا آمده اند اما هویتی ندارند و هنوز مهاجر تعریف می شوند. برتولت برشت می گوید: «آهای آیندگان، شما که از دل توفانی بیرون می جهید که ما را بلعیده است. وقتی از ضعف های ماحرف می زنید، یادتان باشد که از زمانه سخت ما هم چیزی بگویند. به یاد آورید که ما بیش از کفش هامان کشور عوض کرده ایم...»



دومین تجربه کار با مهاجران

افسانه بخشی فرد متولد سال ۱۳۶۳ بازیگر و کارگردان تئاتر است. او دوره کارشناسی اش را در رشته گرافیک و کارشناسی ارشد را در بازیگری تئاتر تحصیل کرده است. او از پایتخت به مشهد آمده و در این نمایش کارگردان و طراح است. خودش می گوید: «این بچه ها اکثر از مهاجران هستند و فقط دوتا از آن ها ایرانی هستند. قبلا تجربه کار با بچه های مهاجر را نداشته ام، کاری بود به اسم «حسین قلی»، مردی که لب نداشت» که سال ۱۳۸۷ در تالار مولوی اجرا شد و تجربه بسیار خوبی بود. من ۱۷ سال است که به طور حرفه ای تئاتر کار می کنم و این دومین تجربه ام با بچه های مهاجر است. خیلی کار کردن با آن ها را دوست دارم، بیشتر بچه های گروه حاضر ۵ تا ۱۹ ساله هستند.»

می دهند. این ها از کرم اهل بیت^(ع) و توانمندی کارگردان نمایش است. گروه آن قدر خوب و با انگیزه است که نمی شود رهایش کرد. من ۲۸ اسفند فتم تهران و دوباره ۵ فروردین به اصرار و تماس فراوان بچه ها به مشهد برگشتم. ۱۹ فروردین با خانم بخشی فرد تماس گرفتم و ایشان ۲۱ فروردین به مجموعه ملحق شدند. فرم این کار خیلی سخت است و تقریباً معجزه آسا است که ظرف این مدت کم با آموزش خوب خانم بخشی، بچه ها سریع کار را یاد گرفتند و نمایش کامل شد. کار به قدری خوب شده که مادر هان تحت تأثیر قرار می گیرند و گریه امانشان نمی دهد.»

● دغدغه من فقط داشتن فضای اجرای نمایش است

کار آقای لطفی خوب پیش می رفته اما کار نیاز به کارگردان حرفه ای داشته است تا از تعداد زیادی نابازیگر، بازیگر حرفه ای بسازد. اومی گوید: «با خانم بخشی فرد تماس گرفتم. ایشان لطف کردند تا تدریس خصوصی، ضبط و اجرای خودشان در تهران رزند و به مشهد آمدند. وقتی تماس گرفتم توقع نداشتم قبول کنند ولی قسمت بود که بیایند. البته وجود آقای محمد حسن جعفری هم برای پیش رفتن کار خیلی مؤثر بود. اگر ایشان نبودند کار را ول می کردم. اما استاد جعفری به قدری شریف و بزرگوار هستند که من مدیونشان هستم. من و خانم بخشی فرد تمام و کمال وقت گذاشتیم تا این بچه ها نمایش خوبی داشته باشند و حقیقتش پایمال نشود. دغدغه من فقط داشتن فضا برای اجرای نمایش است و به دنبال حامی مالی هم نیستم.» خانم بخشی فرد هم می گوید: «استاد جعفری به بهترین شکل با تمام بضاعتی که داشتند یار یگر ما بودند و ممنونشان هستیم.»

● افطار در فاصله دو پرده نمایش

صدای اذان مغرب بلند می شود. این ها بچه های خالص و مخلص هستند و بیشترشان روزه دارند. مادر یکی از بچه ها با هم راهی چند دغز دیگری بند و بساط چاپی افرام کرده اند تا بچه ها حداقل با جای افطار کنند. دختران کم سن و سال روزه دار با لباس های فرم نمایش جلومی آیند و چایشان را برمی دارند. چند تن از مادران هم گوشه سالن نشسته اند تا بازی بچه ها را تماشا کنند. آن ها هم افطار می کنند. در همان حال خانم بخشی فرد می گوید: «هنر نمایش به وضعیت روحی این بچه ها خیلی کمک می کند. بچه های مهاجر خیلی مستعد و تشنه یادگیری هستند. دائم می پرسند و من با حوصله توضیح می دهم. این ها هم در حاشیه شهر زندگی می کنند. از این بابت بسیار محروم هستند و حالا که شرایطی پیش آمده است قدر آن را می دانند.» می پرسم با این اوصاف دوباره هم به مشهد می آید تا با بچه های مهاجر نمایشی کار کنید؟ می گوید: «بله حتما، تئاتر کارخانه انسان سازی است. و اایل همین دخترها و پسرها صدایشان در نمی آمد اما الان واضح و محکم صحبت می کنند و اعتماد به نفسشان خوب شده است. در حال حاضر برای بیان احساساتشان مشکل ندارند و مقداری به آرامش رسیده اند. الان این بچه ها به جای بازی با گوشی مشغول تحقیق و مطالعه شده اند و به پیشرفت هستند.»

اگر در مشهد حمایت نشویم برای اجرا به تهران می رویم

بخشی فرد کارگردان نمایش توضیح می دهد: «ویلچر، نمایشی مذهبی است که قصه آن در زمان حال و گذشته اتفاق می افتد. دختر بچه ای به اسم ندا شخصیت اصلی است، پدر ندا از مدافعان حرم بوده و شهید شده است. مادر ندا در تصادفی فوت می کند و خودش هم فلج می شود و روی ویلچر می نشیند. ندا و خواهر و برادرش با مادر بزرگشان زندگی می کنند. ندا در حالتی بین هوشیاری و خواب حضرت رقیه^(س) را می بیند و در قسمت های دیگری از نمایش هم ماجراهایی پیرامون ورود کاروان اسرای کربلا به شام را نمایش می دهیم.» کارگردان این نمایش از نبود حمایت از سوی مسئولان تئاتر مشهد بسیار کله مند است. او می گوید: «دقیقا یک ماه می شود که کار با بچه ها را شروع کرده ام با بچه هایی که در نمایش و بازیگری صفر بودند اما نتیجه کار آن قدر خوب و جذاب شده که از تمام روابطم برای رایزنی استفاده می کنم تا حتما این نمایش را در تهران روی سن ببرم. متأسفانه تا الان برای اجرا در مشهد هماهنگی نشده و اگر نشود با افتخار این گروه را به تهران می برم تا نمایش را آنجا اجرا کنیم. در این مدت از هیچ جا هیچ حمایتی نشدید و تنها فرشته نجات این نمایش استاد محمد حسن جعفری بود که نمونه یک انسان واقعی هستند. ایشان محیط و هر چیزی را که لازم داشتیم در اختیارمان قرار داد و آخر سر تصمیم گرفتیم فیلم برداری کار را همین جا انجام بدهیم. واقعا صمیمانه از ایشان تشکر می کنم.»

به رزومه کاری و آموزشی من در مجموعه های نمایشی و آموزشگاه های نمایش و دانشگاه اواقف بود و من لطف داشتند. بارهایش آمد بود که تماس می گرفتند و پیشنهاد کار داشتند که متأسفانه به دلیل مشغله کاری ردمی کردم. این بار هم گفتند با مجموعه ای آشنا شده اند که بچه های خیلی با استعدادی دارند که بیشترشان مهاجر هستند، گفتند بیا مشهد و اینجایمانی ببندیم. من هم فقط گفتم: «کی بیا مشهد؟» چون کار کردن با بچه ها و به ویژه بچه های مهاجر را خیلی دوست دارم.» می پرسم چرا؟ می گوید: «به دلیل آنکه به بچه های مهاجر توجه لازم نمی شود و همیشه دوست دارم که آدم های مستعد را پیدا کنم و با آن ها کار کنم.» از خانم بخشی فرد درباره تجربه اول کار با مهاجران می پرسم. می گوید: «در تهران انجمنی هست با عنوان «حمایت از حقوق کودکان» که تعداد زیادی از بچه ها را تحت حمایت خودش دارد و بیشتر آن ها مهاجر هستند. نمایش «حسین قلی»، مردی که لب نداشت «هم بازی همین بچه های کار و خیابان که مهاجر بودند به روی سن رفت. آن ها خیلی با استعداد بودند و با توجهی مختصر بعضی هایشان آینده بسیار درخشانی پیدا کردند. از آن گروه یکی از بچه ها جایزه بازیگری فجر را گرفت. یکی دیگر از بهترین عکاس ها و دیگری هم از بهترین کارگردان های نمایش شد. چند نفرشان هم نویسنده خوب داستان و نمایش نامه هستند.»

● شیعیان مظلوم افغانستان را در باید

بعد از صحبت با خانم بخشی فرد هنوز کمی تا اجرای نمایش زمان داریم. در این فرصت سراغ تهیه کنند می روم. محسن لطفی متولد ۱۳۵۶ است. او پدر ساجده و علی اصغر لطفی است که هر دو بازیگر تئاتر هستند. فرزندانش در مجموعه «بچه مهندس»، «خون، خاک شرف»، فیلم سینمایی «جفیه»، فیلم باران داز بازی کرده اند. علی اصغر نویسنده این نمایش یعنی «ویلچر» هم هست و جایزه های زیادی بابت آن گرفته است. البته خانم بخشی فرد این نمایش را در آماتور و بازی کرده و متن و اجرای نمایش تغییر کرده است. محسن اقامی گوید: «سال ۹۵ بود که سفری به عراق داشتم، رفته بودم برای اجرای همین نمایش ویلچر. در خلال آن سفر خدمت مرجع عالی قدر آیتا... سید علی حسینی سیستانی رسیدیم، ایشان فرمودند: «شیعیان مظلوم افغانستان را در باید» و من همیشه این جمله را به یاد دارم. با توجه به این سابقه و قصه نمایش تصمیم گرفتم این نمایش را در مشهد و محدوده گلشهر و با همکاری نوجوانان و جوانان خوب آنجا برپا کنم. بچه هایی که عاشق نمایش و هنر هستند ولی متأسفانه حامی ندارند. تقریباً از سه ماه قبل کار شروع شد.»

● طی يك ماه، نمایش کامل شد

لطفی که برای کار دیگری به مشهد می آید در مسیر تهیه نمایش قرار می گیرد: «پیش از این به مشهد زیاد سفر کرده بودم و با مجموعه هنرمندان مهاجر هم در ارتباط بودم. دی ماه به مشهد آمدم، فیلم نامه ای داشتم با عنوان «بی نظیر» که درباره کرامات امام رضا^(ع) و مهاجران افغانستانی است. در آن فیلم نامه شخصی است به نام حاجی عبدالهی که مهاجر است و معلول و شخصیت بزرگی هم دارد. به مشهد آمدم و از دوستان پرس و جو کردم و همه برای این نقش، نشانی استاد جعفری را دادند. مشتاق شدم که ایشان را ببینم. دیدن همانا و ماندگار شدن و همکاری همان. دیدن آقای جعفری فضای گلشهر باعث شد تصمیم بگیرم تا نمایش ویلچر را در اینجا کار کنیم. اول شروع کار آقایان حکیمی و وکیلی در مجموعه باران ملل مغازه ای را در اختیارمان قرار دادند و فراخوان و امتحان بازیگرها در آنجا انجام شد. همچنین آموزش های مختصری هم در این مکان ارائه کردیم تا بازیگرها بهتر نمایش آشنایی پیدا کنند. این مراحل حدود دو ماه طول کشید و خیلی سخت بود. بعد از فراخوان حدود ۲۵۰ نفر برای امتحان آمدند. از این تعداد ۲۸ نفر را انتخاب کردم و خانم بخشی فرد ۲۹ نفر از این تعداد را برای نمایش انتخاب کرد. این ۲۲ نفر به عنوان بازیگر، فرمو عوامل صحنه مشغول شدند. مابقی بچه ها هم در گروه هستند و برای دستیار کارگردان، منشی صحنه... آموزش می بینند. بچه هایی که هیچ گونه آشنایی با تئاتر نداشته اند در همین مدت پیشرفت درخور ملاحظه ای کردند و به طور حرفه ای طراحی صحنه و دستیار کارگردان را انجام

ثروتمندان مهاجر چرا از این جوان ها حمایت نمی کنند؟

محسن لطفی کله دارد و می گوید: «تعداد زیادی آمدند و مراحل تهیه نمایش را دیدند و عکس هایشان را گرفتند اما خلاف قولی که داده بودند حمایتی نکردند. از سرمایه داران و ثروتمندان مهاجر و افغانستانی هم کله دارم که چرا از این جوان ها حمایت نمی کنند؟ تاجرانی که بعضاً از خیلی ایرانی ها ثروتمندتر هستند. خیلی از دوست داران اهل بیت^(ع) هم می توانند بیایند پای کار چون این نمایش می تواند مثل مجلس روضه ابا عبا...^(ع) باشد. درد دل های یک بچه ویلچری که پدرش شهید شده است. آن هم در دفاع از حرم حضرت زینب^(س)».